

- عنوان

- تعریف شخصیت

- انواع شخصیت

- شخصیت اصلی

- تعریف و مثال

- شخصیت فرعی

- تعریف

- کارکرد پیشرود ساختارروایی

- دادن اطلاعات

- تضاد

- مانع، پیچیدگی، تعکس

- گفتگو

- زاویه دید

- گره‌گشایی و پایان‌بندی

- کارکرد شخصیت اصلی

- انگیزه شخصیت

- پیچیده کردن شخصیت اصلی

- نمایاندن بعدهای شخصیت اصلی

القای درونمایه

کارکرد شخصیت‌های فرعی در جهان داستان

مهدی کاموس



(تعریف و مثال)

- شخصیت پس‌زمینه (سباهی لشکر)

- تعریف و مثال

- بررسی کارکرد شخصیت در سه رمان

۱- چشم‌پایش - بزرگ علوی

۲- آوسنه باباسبحان - محمود دولت‌آبادی

۳- بیگانه - آلبر کامو

- پانویس‌ها

«سر و کار همه رمانها با شخصیت است»

ویرجینیا وولف

جهان داستان بدون آدمها، مکانها و اشیاء، بی‌تردید وجود خارجی نخواهد داشت. زیرا داستان بدون شخصیت ظهور و بروز نمی‌کند. از سویی دیگر داستان، قصه یا قصه‌هایی برای گفتن دارد. ما به هر موجودی که در جهان داستان حرفی بزنند یا راوی را وادار کند که حرفی بزند، شخصیت می‌گوییم. روشن

شخصیت موجودی است که با آنچه می‌گوید تعریف و شناخته شود. (۱) از آنجا که هر گفته‌ای بیان‌کننده جهان بینی خاصی است که منجر به کنشی خاص می‌شود، می‌توان دریافت که شخصیت همان کنش (ماجرای) است و کنش همان شخصیت. (۲)

شخصیت آن است که کاری را انجام می‌دهد. بدون شخصیت ماجرا نداریم و بدون ماجرا کشمکش (۳) و بدون کشمکش، داستان.

رابینسون کروزوئه، اما بوواری یا ژولیان سورل (۴) که انسان هستند یا استیوال، موریل و... که حیوان هستند (۵) یا تاکسی و ماشینی (۶) که بعضاً نقش راوی را هم دارند، همگی شخصیت هستند.

شخصیت، از نظر ساختارروایی (۸) انواعی دارد:

۱) شخصیت اصلی (۹) یا اول

۲) شخصیت فرعی (۱۰) (اصلی دوم، سوم و...)

۳) شخصیت پس‌زمینه (۱۱) (سباهی لشکر)

است که راوی نیز شخصیتی است مخلوق نویسنده. بنابراین هر موجودی که گوشه‌ای از روایت (۱) را به عهده بگیرد و درباره خصوصیات خودش و دیگران حرفی بزند، شخصیت است. به قول باخترین، «شخصیت داستانی در درجه اول یک سخنگوست».

شخصیت اصلی:

نفت و ارتباط با اعضای حزب توده و فعالیتهای انقلابی کشیده می شود و اتفاقی به دختر ثروتمندی دل می بندد و درگیر و دار فعالیتهایش دستگیر می شود و پس از گذراندن ایام زندان و ماجراهای دیگر، آزاد می شود. او باید به خدمت سربازی برود ولی دختر (سیه چشم) فکر او را در جنگ گرفته است ... خالد در پایان رمان تغییرات اساسی یافته است.

باباسبحان در «اوسته باباسبحان» اثر محمود دولت آبادی، آهو خانم در «شهر آهو خانم» از علی محمد افغانی، مرسو در «بیگانه» آلبر کامو، استاد ماکان در «چشمهایش» بزرگ علوی و اما بوواری در «مادام بوواری» گوستاو فلوربر نمونه هایی از صدها نمونه شخصیت اصلی هستند که می توان نام برد.

شخصیتهای فرعی:

خواننده معمولاً برای بررسی کارکرد هر کدام از شخصیتهای داستان باید تمایزی فراتر از اصلی و فرعی قائل شود. برخی از شخصیتهای اصلی از بقیه مهمتر هستند به همین ترتیب برخی شخصیتهای فرعی نیز بیشتر مورد تأکید قرار می گیرند. شاید به نظر آید که تعیین سلسله مراتب شخصیتهای

در طرح داستان محور و مرکز حوادث، شخصیتی است که همه حوادث و شخصیتهای دیگر به معرفی او می پردازند. اوست که حوادث مهم را پیش می برد و از همه مهمتر سرنوشت و پایان ماجراهای اوست که اهمیت پیدا می کند. ما به چنین شخصیتی، شخصیت اول یا اصلی می گوئیم. به عبارت دیگر، مهمترین شخصیت داستان، شخصیتی محوری^(۱۲) است که همه طرح و پرداخت داستان در جهت معرفی و مشخص کردن سرنوشت او به کار گرفته می شوند و محوریت حوادث بر رفتار و اعمال و اندیشه و احساسات او قرار می گیرند.

شخصیت اصلی کشمکش خود را با زنجیره ای از حوادث پیش می برد که پلات یا ساختارروایی داستان را ایجاد می کند.^(۱۳) شخصیت اصلی، مهمترین درونمایه^(۱۴)، پیام و یا حس داستانی را منتقل می کند و یا دست کم در انتقال آن نقش اساسی دارد.

ژولیان سورل در رمان «سرخ و سیاه» استنادال شخصیت اصلی و محوری است. اوست که حوادث را پیش می برد و پایان و سرنوشت اوست که برای خواننده اهمیت پیدا می کند. ژولیان



اگر به درک بهتر داستان کمک نکند، به خواننده ربطی نداشته باشد. اما چنین نیست. به ویژه [در] داستانهایی که شخصیتهای زیادی در آنها نقش دارند^(۱۵)

شخصیتهایی را که در کنار شخصیت اصلی، در مقام دوم یا سوم ... هستند و اصولاً نسبت به شخصیت اصلی در داستان اهمیت کمتری دارند، شخصیت فرعی می نامیم.

شخصیتهای فرعی از عناصری شکل گرفته اند که در مباحث تئوریک به اندازه لازم مورد توجه و بررسی قرار نگرفته اند. اینجا سعی می کنیم با بررسی کارکرد شخصیتهای فرعی و مصداق آنها در چند رمان، با این شخصیتهای بیشتر آشنا شویم.

نویسندگان نوقلم معمولاً به شخصیتهای فرعی در داستانهایشان اهمیت نمی دهند و شناختشان از این شخصیتهای سطحی است در صورتی که شناخت و پرداخت شخصیتهای فرعی و استفاده آگاهانه از آنها، از جمله عوامل اساسی خلق شاهکارهای داستانی است.

شخصیتهای فرعی، شخصیت اصلی را برای رسیدن به

سورل جوانی است که از کودکی با بی مهریهای برادران و پدر خود روبه رو بوده است. او درونگرا و با خصلتهای ویژه بار آمده است. ژولیان سرانجام خانه را رها می کند و به مدرسه علوم دینی می رود و لباس کشیشان به تن می کند. برای امرارمعاش ناچار به عنوان معلم لاتین به خانه ای اشرافی پا می گذارد و دل به زن زیبای خانه می بندد. وی اگرچه لباس روحانیتی به تن دارد جوان جاه طلبی است و خیلی زود به عرصه سیاست کشیده شده، منشی قابل اعتماد سسیو دورنال که در مرکز جریانهای سیاسی زمان خود قرار دارد، می شود. افکار و اعتقادات او به زودی دستخوش تغییرات شدیدی می شود. دل به دختر جوان و ثروتمندی می بازد و سرانجام مادام دورنال را در صحن کلیسا به قتل می رساند و به اعدام با گوتین محکوم می شود.

خالد قهرمان رمان «همسایه ها» نوشته احمد محمود شخصیت اصلی است. نوجوانی که در چنگال فقر زندگی می کند و پدرش ورشکسته ای است که برای کار به کویت می رود. خالد ناخواسته به جریانهای سیاسی صنعت ملی شدن

هدفش یاری می دهند. آنها یا دوست و محرم اسرار شخصیت اصلی هستند یا مخالف و دشمن او. شخصیت‌های فرعی بهانه‌ای برای ارائه اطلاعات درباره داستان و شخصیت‌های اصلی به خواننده هستند. آنها داستان را پیش می برند و آن را پیچیده و جذاب می کنند تا حوصله خواننده سر نرود. شخصیت‌های فرعی در حوادث گوناگون، نقش محرک را بازی می کنند.

شخصیت‌های فرعی در جهان داستان، دو گونه کارکرد^(۱۶) دارند: ۱) در پیشبرد ساختار روایی داستان نقش دارند، ۲) بعدهای رفتاری، گفتاری و فکری شخصیت اصلی را می نمایانند، و ۳) القای درونمایه داستان را به عهده می گیرند.

۱) پیشبرد ساختار روایی داستان.

الف) دادن اطلاعات:

شخصیت اصلی داستان نباید همه چیز را درباره خودش بداند، چون شخصیت‌های داستان هم مثل آدم‌های واقعی، ادراکی محدود دارند. با این حال اگر ارائه اطلاعات مهمی درباره



پ) مانع، پیچیدگی^(۱۸) و تعکیس:

شخصیت‌های فرعی با شرکت در حوادث می توانند در خلال حوادث مانع ایجاد کنند و داستان را وادارند که در جهت جدیدی به راه خود ادامه دهد.

بدون مانع، داستان گسترش نمی یابد، زیرا گسترش داستان منوط به اتخاذ تصمیم شخصیت اصلی برای انجام کاری دیگر است. ایجاد موانع و فایق آمدن یا شکست در آنها منجر به تصمیم گیریها و گسترش داستان می شود. شخصیت‌های فرعی می توانند نتایج حوادث و اتفاقی را که رخ می دهد، به تعویق بیندازند و خواننده را منتظر و دروا^(۱۹) (در تعلیق) نگه دارند و منجر به پیچیده شدن حوادث و پیشبرد طرح داستان شوند.

شخصیت‌های فرعی می توانند طرح داستان را از راکد ماندن نجات دهند. تعکیس منجر به تغییر ماجراها و عواطف شخصیت‌ها می شود. تعکیس، از این رو به آن رو کردن سرنوشت شخصیت‌ها و حوادث است.

مثلاً، پیدا شدن شخصی شبیه ژان والژان و جریان محاکمه

او، مسیو مادسن (ژان والژان اصلی) را که در اوج فخر و خوشبختی است دچار کشمکش روحی می کند تا اینکه او خود را معرفی می کند و جریان داستان صد و هشتاد درجه تغییر می کند.

ت) پیشبرد ساختار روایی و کمک به واقع نمایی داستان به کمک گفت و گو:

همان طور که در تعریف شخصیت گفتیم علامت و مشخصه شخصیت «سخن گفتن» است و از باختین نقل کردیم که شخصیت داستانی در درجه اول یک سخنگوست و شخصیت برای «گفت و گو» خلق شده است.

شخصیت‌ها در کنار هم با یکدیگر سخن می گویند و گفت و گو پدید می آید. گفت و گوها کُنه شخصیت‌ها را برملا می کنند. یا شخصیت خودش حرف می زند یا شخصیت‌های دیگر درباره او حرف می زنند. گفتگوی شخصیت اصلی با فرعی یا شخصیت‌های فرعی با یکدیگر، ارتباط شخصیت‌ها را پی ریزی می کند، ماجراها را تفسیر می کند و حوادث را به هم پیوند می دهد. گفت و گو رابطه شخصیت‌ها را روشن می سازد و خواننده، از لابه لای گفت و گوها (به ویژه گفت و گوی

شخصیت اصلی و یا روابط متقابل او با اشخاص دیگر لازم باشد که از نظر منطقی وی نباید بداند اما خواننده باید از آن مطلع شود، شیوه مؤثر، دادن اطلاعات از طریق شخصیت‌های فرعی است. این روش دادن اطلاعات کارکردی اساسی دارد. مثلاً فاست در ابتدای رمان «اسپارتاکوس»، از زبان یکی از دلایان برده، به توصیف ظاهر اسپارتاکوس می پردازد و در خلال این توصیفها برخی از ویژگیهای کلیدی شخصیتی او را برای خواننده آشکار می کند.
«می گویند غولی است. خیر همچو چیزی نیست. حتی قدش هم آن قدرها بلند نیست. شاید مقد شماسست. موهای سیاه و مجعد و چشمهای میشی دارد...»

ب) پیشبرد به کمک تضاد:

تضاد شخصیت‌های فرعی با اصلی یا فرعی با فرعی منجر به کشمکش، نقطه های عطف، تفسیر ماجراها، به هم پیوستن حوادث و پیشبرد داستان می شود. مثلاً: درگیری لفظی و فیزیکی و کینه قدیمی بین صالح و غلام فسقوری در «آوسنه باباسبحان» که تضاد فرعی با فرعی است، یا درگیریهای ژان والژان با ژاور در رمان بینوایان که تضاد اصلی با فرعی است.

شخصیتهای فرعی با یکدیگر) به مطلبی دیگر و برتر از آنچه شخصیتها با هم می گویند و یا درباره آن می گویند، می رسد. به عنوان نمونه به گفت و گوی دو شخصیت فرعی دقت کنید:

«سرش رو نشونه بگیر»

«نه، قلبش بهتره»

«معتل نکن، آینه که سوار اسبش بشه و فرار [کنه]»

«آخه، امپراتور برای سرش جایزه گذاشته»

می خندد:

«هنوز هم بین آزادخواهان طرفدار داره»

«می گن آدم خوش قلبیه. پس به قلبش هم نمی زنم. اصلاً بیا

بی خیال بشیم.»

«مگه نشنیدی. دیشب هشت تا از سربازهارو خفه کرده.»

از گفت و گوهایی فوق پیداست که شخصیت اصلی آزادخواهی است که با امپراتور در حال مبارزه مسلحانه است و برای سرش جایزه تعیین کرده اند. او در حال فرار است و

ث) تغییر زاویه دید^(۲۰) راوی و روایت:

شخصیتهای فرعی از بهترین عناصر برای تغییر زاویه دید راوی و روایت در داستان هستند و می توانند داستان را از جنبه های متفاوت بنمایانند.

شخصیتهای فرعی می توانند برای ارائه غیرمستقیم اطلاعات درباره داستان و شخصیت اصلی، با بی خبر گذاشتن شخصیت اصلی از روند پیشرفت ماجراهای داستان بنا به ضرورت و یا با به تفکر وادار کردن خواننده درباره شخصیت اصلی، قسمتهایی از روایت را به عهده بگیرند و زاویه دید راوی را به نفع پیشرفت ساختار روایی تغییر دهند.

ج) کمک به گره گشایی^(۲۱) و پایان بندی:

از شخصیتهای فرعی می توان برای پایان بندی رمانهای پرماجرایی که منکی بر عملیات اضطراری نجات - آن هم در آخرین لحظات - است استفاده کرد.^(۲۲) شخصیتهای فرعی و طرحهای فرعی آنها که در حقیقت



جزئی از خط طرح اصلی رمان است در گره گشایی طرح اصلی می توانند نقش کمک کننده را داشته باشند.

۲) نمایاندن بعدهای شخصیت اصلی (نشان دادن شخصیت و تغییر آن):

شخصیتهای فرعی با شرکت در حوادث تکان دهنده و با بار عاطفی منجر به تغییر رفتار و احساس شخصیت اصلی می شوند و این تغییر شخصیت را برای خواننده اثبات می کنند.

الف) مشخص کردن کارکردهای شخصیت اصلی:

اگر شخصیتها با نقش یا کارهایشان در قالب کنشها تعریف می شوند، باید شخصیتهای دیگری پیرامون آنها باشند تا این نقش را مشخص کنند. مادر به فرزندی نیاز دارد تا نشان دهد که مادر است.^(۲۳) مهمترین وظیفه شخصیت های فرعی فرجه کردن شخصیت اصلی است. شخصیتهای فرعی به راحتی می توانند محمل بروز خصوصیات و بعدهای گوناگون شخصیت اصلی باشند. شخصیتهای فرعی می توانند مانند آینه هایی عمل کنند که شخصیت اصلی خودشان را در آنها ببیند و واکنش نشان دهد و یا آینه هایی باشند که شخصیت اصلی را به خواننده نشان

بسیاری دنبال او هستند و اگر چه او آدم شجاع و جنگنده ای است، خوش قلب نیز هست.

«گفت و گو شخصیت را برملا می سازد.» این جمله مهمی است. هنری جیمز معتقد به نظریه ای بود که آن را روشنگری می نامید: «شخصیت اصلی در مرکز دایره است و بقیه شخصیتها او را محاصره کرده اند؛ هر بار که شخصیتی با شخصیت اصلی درگیر شود بعد یا ابعادی از شخصیت اصلی را شبیه روشن کردن چراغی در یک اتاق تاریک روشن می کند. گفت و گو روشنگر است، و چیزی را درباره شخصیت برملا می کند.»

شخصیتهای فرعی با طرحهای فرعی شان، شخصیت اصلی را وادار به گفت و گو می کنند و روایت را به حوزه نمایش می کشند و از روایت توضیحی بیرون می آورند که بهترین شیوه برای پنهان کردن نویسنده است. شخصیتهای فرعی با گفت و گوهایشان اطلاعات را به گونه ای غیرمستقیم و داستانی بیان می کنند، ریتم و سرعت نوشته را تند و کند می کنند، و تصویری زنده و واقعی از شخصیت ارائه می دهند. شخصیتهای فرعی با گفت و گوهایی که به وجود می آورند نقش بسیار مهمی در پیچیده کردن شخصیتهای داستان و شیوه روایت ایفا می کنند.

دهند. شخصیت‌های فرعی می‌توانند با طرح‌های فرعی شان در انگیزه، تصمیم و عمل شخصیت اصلی تغییرات اساسی ایجاد کنند. آنها با حضورشان در اطراف شخصیت اصلی خصلتهای او را به واکنش وامی‌دارند و درباره او قضاوت می‌کنند و با نشان دادن تأثیرشان بر شخصیت اصلی یا برعکس نقش او را بیشتر می‌پروراند. مثلاً فاست با قرار دادن یک شخصیت در تلاطم عشقی انسانی و سوزان به کمک شخصیت‌های فرعی نقی به عمق شخصیت اسپارتاکوس می‌زند. او باینا توس، کنیز زیبایی از نژاد ژرمن را که از تن دادن به شخصیت اصلی ابا کرده است، به سلول اسپارتاکوس می‌فرستد. اسپارتاکوس در برابر کنیز رفتاری آقامنشانه و انسانی از خود نشان می‌دهد و دختر عاشق او می‌شود. این مقدمه آشنایی اسپارتاکوس با همسرش است.

هوارد فاست به مدد چهره پردازی دقیق از اسپارتاکوس در وانفاسای دنیایی که اربابان (برده داران) گمان می‌کنند که بردگان تهی از اندیشه‌اند و به قول سیسرون متفکر برده دار همان عصر: «جانورانی هستند با قدرت ناطقه». او صحنه‌های تکان‌دهنده‌ای

فرعی در ارتباط با خط داستانی، کم‌کم تصویر دقیقی از اسپارتاکوس به دست می‌دهد و لحظه‌ای که خشم گلا دیاتورها به اوج خود می‌رسد، دیگر خواننده او را می‌شناسد، اما اسپارتاکوس یک قهرمان پیش ساخته نیست. تا چند لحظه قبل از قیام، خود نیز نمی‌داند چه می‌خواهد و چه باید بکند. فقط می‌داند که میل دارد علی‌رغم تسلط سربازان مسلح، برای بردگان عاصی سخن بگوید. دقیقاً به همین دلیل شخصیت اسپارتاکوس کاملاً واقعی و زنده جلوه می‌کند. حرکات و اعمال او از منطقی سرچشمه می‌گیرند که زاینده واقعت شرایط و رویدادها هستند. تازه پس از غلبه بر محافظان آموزشگاه گلا دیاتوری و شکستن حصارهای آنجا و نبردی پیروزمندانانه است که اسپارتاکوس راهی را که پیش گرفته، بازمی‌شناسد و فریاد او به گوش سربازان می‌رسد:

«جنگی خواهیم کرد که در طی تمام تاریخ روم هرگز گلا دیاتورها را کاپورا فراموش نکنند»
میان افراد سپاه بردگان، دوستی، هماهنگی و اتحاد پدید



می‌آید و ضرب‌المثل رایج میان گلا دیاتورها در دوران بردگی یعنی: «گلا دیاتورا! از میان گلا دیاتورها دوست نگیر» به عکس خود تبدیل می‌شود.^(۲۷)

را از اوج حس انسانی، عواطف و رقت قلب در اعماق دخمه‌های تیره بردگان می‌آفریند.^(۲۴)

(ب) مشخص کردن انگیزه شخصیت:^(۲۵)
اگر انگیزه شخصیت روشن نباشد، اعمال او نامشخص و باورنکردنی است. انگیزه شخصیت از دو منبع ناشی می‌شود:
۱) از طبیعت درون شخصیت که قبل از شروع رمان شکل گرفته است.

۲) از سلسله حوادثی که بعد از شروع رمان نیازها و انتظارهای خاصی را برای شخصیت ایجاد می‌کند. انگیزه بیرونی توأم با جزئیات دقیق، از یک حادثه یا شخصیت یا وارد نشأت می‌گیرد و پس از شروع داستان ایجاد می‌شود.^(۲۶)
شخصیت فرعی می‌تواند انگیزه عمل شخصیت را بسازد و پروراند یا با شرکت در حادثه‌ای مقدمات ایجاد انگیزه شخصیت را فراهم کند. و با وادار کردن شخصیت به عمل آن انگیزه را روشن و اثبات کند. چون انگیزه داشتن شخصیت هنگامی ثابت می‌شود که او تحت تأثیر این انگیزه دست به عمل بزند.

مثلاً: هوارد فاست به کمک شخصیت‌های فرعی و حوادث

(پ) پیچیده کردن شخصیت اصلی:

شخصیت‌های فرعی می‌توانند در کنشهایی که با شخصیت اصلی شرکت می‌کنند، دور او بتند و یا جزء جزء تار و پود شخصیتی او را باز کنند و خلاصه او را از درون و برون بسط و گسترش دهند. این شخصیت‌های فرعی هستند که با طرح‌هایشان شخصیت‌های اصلی و داستان را پیچیده و جذاب می‌کنند. چون داستانها تحت تأثیر شخصیت پیچیده می‌شوند و شخصیتها با تحمیل خود بر داستان به آن بعد می‌بخشند.

شخصیت فرعی در نقشهای فاعل / مفعول، دهنده / گیرنده، باری دهنده / مخالف و با نوع ارتباطش با خود یا شخصیت اصلی که می‌تواند مخالف، متناقض و یا مکمل آن باشد^(۲۸)، داستان را پیچیده تر و کاملتر می‌کند.

۳) القای درونمایه:

بسیاری معتقدند که طرح و شخصیت اصلی بار ماجرا را به

دوش می کشند و شخصیتها و طرحهای فرعی مکمل درونمایه اند. و طرح فرعی همان است که داستان، می خواهد بگوید. شخصیتهای فرعی مناسبترین عناصر برای نشان دادن و بیان کردن مفاهیم و مواردی هستند که شخصیت اصلی بنا به محوری که در طرح و حوادث دارد نمی تواند یا نباید به آنها پردازد. افزون بر آن، برخی از شخصیتهای فرعی، شخصیتهای تماتیک^(۲۹) هم هستند که تنها برای بیان و القای درونمایه داستان ساخته و پرداخته می شوند و معمولاً نویسنده بسیاری از پیامها و جنبه های درونمایه خود را از طریق شخصیتهای فرعی در کشاکش و ارتباط آنها با یکدیگر و شخصیت اصلی نشان می دهد و برای اینکه جلب توجه نکند خودش را پشت این شخصیتها پنهان می کند.

۳) شخصیتهای پسزمینه (سیاهی لشکر)

شخصیتهایی را که بیشتر برای ایجاد حال و هوا یا واقع نمایی حوادث و صحنه ها در داستان حضور یافته اند، سیاهی لشکر می نامیم. این شخصیتها عموماً شبیه هم هستند و اغلب با اسم

به شمار می رود و مهمترین شخصیت فرعی (شخصیت اصلی دوم) فرنگیس، زن مرفه زیبا و عاشق پیشه و جسوری است که از فصل سوم تا اواخر رمان بار بیشتر روایت را به دوش می گیرد.

راوی جست و جوگر ناظم مدرسه نقاشی که برای نوشتن شرح زندگی مبارزات استاد ماکان در صدد کشف شیوه زندگی اوست گرچه در ابتدا شخصیت اصلی رمان به نظر می رسد اما پس از پیدا کردن فرنگیس و به حرف کشیدن او نقش فرعی راوی را به عهده می گیرد و تا پایان تنها سایه کم رنگی از خود به جا می گذارد و مشخص می شود وظیفه او تنها معرفی شخصیتهای رمان به خواننده بوده است، و باید در کنار شخصیتهای فرعی دیگر مانند سرهنگ آرام - سرپرست محصلین نظامی در پاریس - خداداد و دیگران قرار گیرد.

از میان سیاهی لشکرها می توان افرادی را نمونه آورد که در سالروز مرگ استاد به تماشای موزه آمده اند. حرف می زند، مثال آورد.

«آوسته بابا سبحان» نوشته محمود دولت آبادی :



شخصیت اصلی و محوری که تمام هم و غمهای داستان بر جان و دوش او سوار است بابا سبحان است که در حفظ اعضای خانواده اش تلاشی بیهوده می کند و غصه ای پایان ناپذیر دارد.

صالح و مسیب (فرزندان بابا سبحان)، غلام فسقری (جوان بیمار و بیکار و رقیب سابق عشقی صالح)، عادل (بیوه عشوه گر و مالک زمین) از مهمترین شخصیتهای فرعی داستان هستند که با تکمیل یکدیگر حکایت رنج بابا سبحان را کامل می کنند.^(۳۱)

شخصیتهای دیگر مانند صنفیه (کلفت عادل)، قلی (دکاندار)، خالو (ساریان پیری که دالان دار شده است)، عروس پا به ماه بابا سبحان از دیگر شخصیتهای فرعی به شمار می روند و بیشتر مشخص کننده تیپهای شناخته شده هستند. در میان سیاهی لشکرها از شخصیتهایی می توان نام آورد که جلوی دکان قلی در انتظار تماشای پیشامدی و جدالی میان صالح و غلام نشسته اند و حین درگیری هریک حرفی می زنند. امان الله، یوسف، قاسم، کربلایی نوروز، یاور، حسن بلخی، کاظم حلوی، بچه ها و نوخاسته ها از این گونه اند.

«بیگانه» نوشته آلبر کامو :

مرسو شخصیت اصلی «بیگانه» است که درونمایه داستان را شکل می دهد و ماجراها برای او و گرد او پیش می آیند و گره

عام معرفی می شوند یا اگر با اسم خاص از آنها نامی آمده باشد بسیار محدود و معدود است.

این شخصیتها معمولاً به توصیف^(۳۰) صحنه ها، مکانها و ارائه حس و حالی بیشتر در داستان کمک می کنند. مثلاً: «پیرمردها و پیرزنها گوشه بوستان نشسته اند. دخترکی گل را بو می کند و پسری روی شاخه درخت نشسته است».

آنها در لحظه پردازها نیز بیشتر با اسم خاص در کنشها و گفت و گوها شرکت می کنند و کمکی جزئی به ارائه اطلاعات از مکانها یا حوادث و یا ایجاد حال و هوای واقعه ها می کنند. مانند: زندانیان، دانشجویان انقلابی و تظاهرات کننده و یا تحسین کنندگان مرسو مادلن در رمان «بینوایان». یا مانند خواستگاران و عاشقان اسکارلته که در رمان «بر باد رفته» جزو شرکت کنندگان در مهمانی هستند.

برای روشن تر شدن کارکردهای شخصیتهای فرعی، اصلی، و سیاهی لشکر به بررسی اجمالی چند نمونه می پردازیم:

«چشمهایش» نوشته بزرگ علوی :

شخصیت اصلی (اول) این رمان، استاد ماکان نقاش مبارزی است که محور و عامل تمام حوادث و حتی روایت خود رمان

می خورند و حل می شوند. سرنوشت و پایان اوست که اهمیت ویژه پیدا می کند.

ماری گاردونا (معموقه مرسو)، مادام مرسو (مادومرسو)، امانوئل، سلسنت (مهماندار) ریمون سنتس، سالامانوی پیر (همسایه دیوار به دیوار منزل مرسو) و سگش، مدیر نوانخانه پیران در مارانگو و... از شخصیت‌های مهم فرصی در «بیگانه» هستند که انگیزه‌های او را نشان می دهند و یا تغییر می دهند. دیدگاه و جهان بینی مرسو را برای خواننده می گشایند و درباره او اطلاعات می دهند. از شخصیت‌های سیاهی لشکر در «بیگانه» نیز می توان نمونه‌های ذیل را ذکر کرد:

پیرمردهایی که دسته دسته در نوانخانه دور هم جمع شده اند و وراچی می کنند. زن پرستار عربی که بالای تابوت مادر مرسو ایستاده. دوستان مادر مرسو، پیرمردها و پیرزنهای بالای تابوت مادرش در مراسم خاکسپاری، ناظم تشریفات و حاملها و... که همگی علی رغم فضا و جوی که می آفرینند به بیان دیدگاه مرسو از جهانی که می بیند و می شناسد، کمک می کنند. □

■ پانویس:

1. narration

۲. برای آگاهی بیشتر ر. ک: احمد اخوت، «دستور زبان داستان»، اصفهان، ۱۳۷۱، صص ۱۲۵ تا ۱۲۷.
۳. کنش (Action): عملی که باید انجام شود یا ماجرابی که رخ می دهد. هر کنشی واکنشی ایجاد می کند. واکنش به نوبه خود کنشی دیگر می آفریند و الی آخر.

4. conflict

۵. شخصیت اصلی رمان، «سرخ و سیاه» نوشته استاندال
۶. شخصیت‌های حیوانی داستان «مزرعه حیوانات» نوشته جرج اورول.
۷. دو شخصیت اصلی قصه «کی می که ملت و دولت از هم جدا هستند» از مجموعه «زمانه خراب شده» نوشته عزیز نسین با ترجمه رضا همراه.

8. narrative structure

9. Principal

10. minor character

11. backdrop; background

12. Pivot character

۱۳. یعقوب، آژند «شگردهای داستان کوتاه»، شماره ۴۳ فصلنامه «ادبیات داستانی».

۱۴. درونمایه (Theme): معنی زیرین و پیمایی که نه از زبان شخصیتها بلکه با کنش و محتوای داستان منتقل می شود.

۱۵. جارویس رای. ترستن، «شیوه خواندن داستانهای کوتاه»، ترجمه شهراد تجزیه چی، شماره ۴۰، فصلنامه ادبیات داستانی».

16. function

۱۷. منظور تضاد شخصیتهاست: Contradictions of character

18. Complexity

۱۹. دروایی، هول و ولا، حالت تعلیق (Suspense): کلمه «دروا» به معنی سرگشته و حیران است. دروایی به حالت بلا تکلیفی و انتظاری گفته می شود که خواننده برای آگاهی از سرانجام داستان دچار آن می شود. («فرهنگ اصطلاحات ادبی»، تألیف: سیما داد).

20. Point of view; View Point

21. resolution

۲۲. لئونارد، بیشاب، «درسهایی درباره داستان نویسی»، ترجمه محسن سلیمانی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۵۶.

۲۳. لیندا، سیگر، «خلق شخصیت‌های ماندگار»، ترجمه عباس اکبری، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۵۵.

۲۴. شیرین دخت، دقیقیان، «منشأ شخصیت در ادبیات داستانی»، ۱۳۷۱، ص ۸۶.

25. Character motivation

۲۶. لئونارد، بیشاب، «درسهایی درباره داستان نویسی»، ترجمه محسن سلیمانی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۹۵.

۲۷. شیرین دخت، دقیقیان، «منشأ شخصیت در ادبیات داستانی»، ۱۳۷۱، ص ۸۷.

۲۸. برای آگاهی بیشتر ر. ک: احمد اخوت، «دستور زبان داستان»، اصفهان، ۱۳۷۱، صص ۱۵۶ تا ۱۵۸.

۲۹. شخصیت‌هایی که در خدمت بیان و القای درونمایه داستان هستند.

30. description

۳۱. حسن، عابدینی؛ «صد سال داستان نویسی»، ص ۱۶۲.